

شعر و منشأ آن در ادبیات جهان

محمد فرهمند*

چکیده

برای شناخت کیفیت حالات نفسانی شاعر و فضای ذهن و خیال او، بحث درباره منشأ پیدایش شعر، نکته جالب و قابل اهمیتی است. اعتقاد به این نکته که هر هنری، آبشخور و محل تغذیه خاص خود را داشته، از اندیشه‌های بنیادین در حوزه مباحث هنری در غرب و شرق بوده است. تحلیل مضامین آفرینش‌های هنری در ساختار فکری شاعران و ارتباط دادن آن با دنیای بیرون، درگرو شناخت فضایی است که شاعر در آن فضا تحت تأثیر عوامل مختلف، به دریافتی می‌رسد که پیکره هنری اثر خود را فصل‌بندی می‌کند. در مقاله حاضر، مسئله «الهام» و جایگاه آن در خلاقیت هنری، که در ادبیات جهان با عناوین مختلف نبوغ، ذوق و جذبه، الهه شعر، جن و شیطان، تابعه، همزاد و... از آنها یاد شده، بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: شعر، الهام، استمداد، الهه و شیطان، ذهن، خیال، آفرینش‌های هنری.

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد اردبیل.

تاریخ دریافت: ۸۹/۲/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۸۹/۶/۲۹

farahmand2008@yahoo.com
www.SID.ir

مقدمه

قبل از وارد شدن به بحث شعر و زمینه پیدایش آن، باید در مورد ماهیت شعر و شاعری سخن گفته شود. از دیرباز در مورد چیستی شعر و منشأی آن، نظریه‌های مختلف ارائه شده است. تعاریف ارائه شده در مورد شعر تا به امروز در دو شاخه بوده است: در یک طرف، به جنبه‌های صوری شعر و در طرف دیگر، به جوهر و ماهیت و نیز هدف آن توجه شده است. در نگاه گروه اول، شعر، کلامی است مخیّل که از به هم پیوستن اقوال موزون و متساوی ساخته شده است؛ و در نگاه گروه دوم، از شعر با «سیلان احساس»، «بیان هنری و ملموس فکر بشر به زبانی عاطفی و آهنگین»، و «رستاخیز کلمات» یاد شده است.

و بالأخره تعریفی که دکتر شفیع کدکنی از شعر ارائه داده، بیانی است جامع که هم دربرگیرنده شکل و هم جوهر و ماهیت شعر است. از منظر او «شعر گره خوردگی عاطفه و تخیّل است که در زبانی آهنگین شکل می‌گیرد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۸۶). براساس این تعریف، عناصر اصلی تشکیل دهنده شعر، پنج عنصر عاطفه، خیال، زبان، آهنگ و شکل و ساختار آن است.

بحث در مقوله شعر، بدون در نظر گرفتن منشأ پیدایش آن و فضایی که نطفه شعر در آن فضا بسته می‌شود، امری است که ما را در شناخت روحیات شاعر و عناصری که موجب سرودن شعر می‌شود، دچار اشکال می‌کند. از دیرباز در متون مختلف اساطیری و ادبی شرق و غرب، در مورد شعر و منشأ پیدایش آن صحبت به میان آمده است. باور این نکته که همه شاعران و هنرمندان در موقع درماندگی در سرودن شعر، برای اتصال به نکته‌رهایی از عالم ماده و پیوستن به عالم معنا (فضای خیال و شهود) و رسیدن به جوش احساس، به جایی تکیه می‌کنند و از آنجا استمداد می‌جویند، از اندیشه‌های بنیادی در حوزه مباحث هنری بوده است.

در مقاله حاضر به عناصر پیدایش شعر در بین ملت‌ها و فرهنگ‌ها اشاره شده است. عناصری که در بین ملت‌ها، عناوین مختلف الهام، نبوغ، جذب، جن و پری، سروش، شیطان، تابعه، الهه شعر^۱، همزاد شاعر و ... به خود گرفته است. در این مقاله، گزاره «الهام»^۲ را به عنوان قدر مشترک و مدخل و بابتی برای وارد شدن به بحث انتخاب کردیم.

الهام و ماهیت آن

از دیرباز «الهام» و جایگاه آن در آفرینش‌های هنری از ناشناخته‌ترین و مرموزترین اموری بوده است که متفکران و اندیشمندان در حوزه‌های مختلف علوم انسانی به آن توجه داشته‌اند.

الهام در لغت فارسی به معنی «در دل افکندن» و «در دل انداختن»، محرکی است که شاعر را وادار به خلق اثر هنری می‌کند و موجب دلسپردگی او به کار می‌شود. یا به تعبیر دیگر، نیرویی است که با ایجاد هیجان در شاعر، او را به کشف معانی و مضمون‌های پنهان در جهان اطراف و توصیف آنها برمی‌انگیزد. (میرصادقی، ۱۳۸۵: ۳۴)

اصطلاح انگلیسی «الهام» مأخوذ است از واژه لاتینی «*inspirare*» که به معنی دمیدن است. تبیین ماهیت الهام از لحاظ روان‌شناسی امری بس مشکل و دشوار است. گروهی از آن به «جنون الهی» یاد می‌کنند و آن را صرفاً پدیده‌ای ذهنی می‌دانند که موجب خلاقیت‌های هنری می‌شود؛ و شاید طبق تعبیر علمی بعضی روان‌شناسان، بتوان «الهام» را ظهور دفعی و ناگهانی قسمتی از لاشعور در سطح شعور دانست (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۵۵). اما آنچه در اینجا مهم است، این نکته است که از دیدگاه صاحب‌نظران از گذشته‌های دور تا به امروز، «الهام» در حکم اشراقی برای هنرمند بوده که منشأ پیدایش آثار هنری است.

الهام و نظریات پیرامون آن

پیرامون این تصور که آفرینش‌های هنری برآمده از الهامی آسمانی است، می‌توان

1. muses

2. inspiration

تاریخچه‌ای طولانی ارائه داد. این تاریخچه طولانی از انبیای عبرانی و شاعران و خنیاگران یونانی تا عارفان عالم مسیحیت می‌رسد که ادعای کشف و شهود و ارتباط با عالم ماورای طبیعت داشته‌اند که از جمله می‌توان به مکاشفات یوحنا و مکاشفه‌گران پروتستان از جمله «جان بانیان» اشاره کرد که کتاب *سیر و سلوک زائر*^۱ وی یکی از نمونه‌هایی است که در ادبیات غرب مطرح شده است.

درباره الهام و منشأ آن، دو نظریه متفاوت ارائه شده است. براساس یک نظریه قدیمی، که از دیرباز در بین حکما و فلاسفه‌ای چون افلاطون، ارسطو و دیگر فلاسفه یونان و روم رواج داشته است، منشأ اصلی آن، در خارج از وجود هنرمند فرض شده است. براساس باور این گروه، الهام منشأیی ماورای طبیعی دارد؛ و عده‌ای برخلاف گروه اول، منشأ آن را امری در درون هنرمند می‌دانند. زیباترین بحثی که در مورد الهام و آفرینش‌های هنری ارائه شده است، به مکالمه ایون و سقراط در رساله «ایون» (اثر افلاطون) برمی‌گردد که مشروح‌ترین اثر در زمینه ارائه این اندیشه در دنیای قدیم است.

افلاطون، آفرینش‌های هنری را محصول شیفتگی و جذب و از خود به‌درشدگی هنرمند در لحظه آفرینش هنری می‌داند. از منظر وی، الهام هنری همچون زنجیره و نیروی مغناطیسی بوده است که حلقه‌های آهن را یکی پس از دیگری به هم جذب می‌کند که نخستین حلقه آن که ارتباط مستقیم و بدون واسطه با الهه شعر دارد، شاعر است و حلقه‌های دیگر سلسله‌وار خوانندگان هستند که مجذوب شعر می‌شوند.

سقراط در بحث از روایتگری «ایون»^۲، ضمن بیان این تشبیه، تأثیری را که در اثر روایت او در مخاطبان ایجاد می‌شود، بازگو و از شاعران به‌عنوان اولین حلقه از حلقه‌های زنجیری یاد می‌کند که دارای نیروی مغناطیس الهه شعرند و موجب دل‌بردگی و شیفتگی مخاطبان که در حکم حلقه‌های دیگر زنجیر هستند، می‌شوند:

1. *The Pilgrim's Progress*

۲. «ایون»، خواننده حرفه‌ای بود که اشعار بزرگان را روایت می‌کرد.

سقراط: ایون، گوش فرادار... مهارتی که تو در تفسیر اشعار هومر داری، هنری نیست؛ زیرا ناشی از نیرویی نیست که در خود تو باشد؛ بلکه نیرویی الهی تو را بر آن می‌دارد؛ درست مانند نیرویی که در سنگی است که «اورپیید»، مغناطیس نامیده است و ما «هراکلیا» می‌خوانیم. آن سنگ نه تنها حلقه‌های آهنین را جذب می‌کند، بلکه از نیروی خود نیز به آنها می‌بخشد و از این رو آن حلقه‌ها، حلقه‌های دیگر را به سوی خود می‌کشاند و بدین سان زنجیری دراز از حلقه‌ها به وجود می‌آید، در حالی که هر حلقه، نیروی جذب و نگاهداری حلقه دیگر را از آن سنگ کسب کرده است. خدای شعر نیز کسانی را مجذوب می‌سازد و مجذوب‌شدگان جاذبه‌ای را که به ایشان روی آورده است، به دیگران منتقل می‌کنند و بدین سان، زنجیری از مجذوبان پدید می‌آید. مقصودم این است که شاعران بزرگ حماسه‌سرای، شعرهای شیوای خود را به یاری هنری که در آنان باشد و خود به وجود آن واقف باشند، نمی‌آفرینند، بلکه آن اشعار زاده جاذبه‌ای است که به آنان دست می‌دهد... گمان می‌کنم اکنون دریافته باشی که آن شنوندگان، واپسین حلقه‌های زنجیرند که نیروی مغناطیس به آنها منتقل می‌شود و حلقه‌های میانه، نمایشگران و راویانی چون تو، و حلقه نخستین، خود شاعر است. خدا نیروی خویش را به حلقه نخستین می‌دهد و این حلقه به حلقه‌ای دیگر می‌پیوندد و هر حلقه، حلقه بعدی را به دنبال خود می‌کشد و بدین سان، زنجیری دراز به وجود می‌آید که از خدای شعر و هنر آویخته است و خدا که مغناطیس اصلی است، به وسیله این زنجیر، روح آدمیان را به هر سو بخواهد، می‌برد. در کنار این زنجیر، زنجیرهایی دیگر از خوانندگان و آموزگاران گروه‌های آوازخوان و مانند آنها وجود دارد که همه به شاعر پیوسته‌اند و شاعر چنان که گفتم، حلقه نخستین است که نیروی خود را بی‌واسطه از خدای شعر می‌گیرد. هر شاعر با یکی از خدایان شعر پیوند دارد و ما در اصطلاح خود می‌گوییم مجذوب آن خداست و مراد از این جمله، همان معنی است؛ یعنی اینکه شاعر تحت جاذبه و نفوذ آن خداست؛ حلقه‌های بعدی نیز چنین‌اند.

(افلاطون، ۱۳۶۷: ۶۱۴-۶۱۰)

در ادامه این مکالمه، سقراط در جواب ایون، شعر را نوعی جنون و شاعران را با عنوان «مجذوبان و آفریدگانی لطیف و سبکیال» می‌نامد که از عقل و هوش بیگانه‌اند و در اثر جاذبه و الهام از خود بی‌خود شده و با الهه شعر مرتبط می‌شوند:

۱. شاعر تراژدی‌نویس یونانی در قرن پنجم ق.م.

غزل سرایان، غزل‌های دل‌انگیز خود را هنگامی می‌سرایند که از عقل و هوش بیگانه‌اند و چون تحت تأثیر وزن و آهنگ قرار می‌گیرند، جنونی به آنان روی می‌آورد، مانند جنونی که از خدای شراب ناشی است. چه همچنان که خادمه‌های پرستشگاه خدای شراب، در حال جذبۀ از آب رودخانه‌ها شیر و انگبین می‌گیرند و در حال هوشیاری از این کار ناتوانند، روح شاعران غزل‌سرا نیز چنین است. می‌دانی که شاعران می‌گویند که سروده‌های خود را از چشمه‌های خدای شعر می‌گیرند و در باغ‌ها و چمنزارهای خدایان هنر از سویی به سویی می‌پرند و از گلی به گلی می‌نشینند و همچنان که مگس انگبین از گلزارها انگبین فراهم می‌کند، آنان نیز از چمنزارهای خدای هنر، غزل‌ها و سروده‌های خود را برای ما ارمغان می‌آورند. این سخن که شاعران درباره‌ی خود می‌گویند، راست است و ایشان به راستی آفریدگانی لطیف و سبک‌بند و تا جذبۀ خدایی بر ایشان روی نیابرد و عقل و هوششان را نرباید، شعر نمی‌گویند؛ زیرا آدمی تا دمی که عقل و هوشش بجاست، نه شعر می‌تواند گفت و نه پیشگویی می‌تواند کرد. پس سخن‌های زیبا که شاعران درباره‌ی موضوع شعر خود می‌سرایند و تو درباره‌ی اشعار هومر می‌گویی، زاده‌ی هنر انسانی نیست؛ بلکه ناشی از الهامی است خدایی و از این‌رو هر شاعر فقط موافق الهامی که از خدای هنر می‌گیرد، شعر می‌تواند سرود. (همان، ص ۶۱۲)

از برآیند این مکالمه فرضی که افلاطون در رسالۀ «ایون» برپا داشته است، می‌توان به تئوری افلاطون در مورد شعر و ماهیت الهام رسید. افلاطون، منشأی شعر (علت فاعلی آن) را جذبۀ و الهام دانسته و بر این باور است که وقتی شاعران از آن حال جذبۀ و الهام خارج شوند، دیگر حتی معنی سروده‌های خود را در نمی‌یابند؛ و بدین علت است که در مدینه فاضله خود برای شاعران جایی را فرض نکرده است. بر اساس نظر افلاطون، شاعران از خود اختیاری ندارند و در موقع سرودن شعر، به دلیل بیخودی، از روی خرد سخن نمی‌گویند و افسار روح و ذهن آنان در اختیار جذبۀ و الهام است. به قول مولانا:

تو مپندار که من شعر به خود می‌گویم تا که هشیارم و بیدار، یکی دم نزنم
هم او در آغاز دفتر چهارم مثنوی، در مخاطبه حسام‌الدین، به همین نکته اشاره می‌کند:
گردن این مثنوی را بسته‌ای می‌کشی آن سوی که دانسته‌ای

مثنوی پویان، کشنده ناپدید ناپدید از جاهلی کش نیست دید
مثنوی را چون تو مبدأ بوده‌ای گر فزون گردد، تو اش افزوده‌ای

(مولوی، ۱۳۷۵: دفتر چهارم، ۵-۳)

بر اساس باور افلاطون، «شاعر در دریافت الهام شاعرانه، عنان اندیشه را از دست می‌دهد و خود را یکسره در اختیار آن تجربه‌های روحانی وامی‌نهد. تنها در این حالت، شاعر می‌تواند سخنی بر زبان بیاورد. به نظر می‌رسد افلاطون در میان این دیدگاه، تلویحاً به منشای غیرعقلی شعر نظر دارد. برعکس برای هوراس، الهام شاعرانه محلی از اعراب ندارد و شعر زاییده الهام نیست» (داد، ۱۳۸۳: ۵۲). در نگاه افلاطون، شاعر راوی است که بی‌هیچ اراده‌ای، روایت‌کننده الهاماتی است که الهه شعر بر او القا می‌کند. و به قول حافظ:

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم

(حافظ، ۱۳۶۸: ۳۰۰)

در مورد شعر، نظر افلاطون و نیز ارسطو با اختلاف‌هایی جزئی به هم شباهت دارد. ارسطو روند پیدایی هر اثر هنری را، به چهار علت فاعلی، مادی، صوری و غایی وابسته می‌داند. براساس این نظر، هنرمند (علت فاعلی) به واسطه ابزار هنری خود (علت مادی) دست به ترکیب و ساختن اثرش (علت صوری) می‌زند تا به نتیجه و هدفی که دنبال می‌کند (علت غایی) برسد.

در نظر اینها، جذبه و الهام، علت فاعلی شعر به‌شمار می‌آید. با این تفاوت که ارسطو، آن را تقلیدی می‌داند که خود دارای ارزش بوده ولی افلاطون برای شاعر شانی معادل پیشگو و کاهن قایل است.

از اواخر قرن هجدهم در اروپا نظریه‌ای جدید بروز کرد که براساس آن، منشای آفرینش‌های هنری نه در بیرون، بلکه همان الهام است که از نبوغ او سرچشمه می‌گیرد و در درون هنرمند نهفته است. در اوایل قرن نوزدهم با مطالعات روان‌شناسی، ضمیر ناخودآگاه هنرمند، منبع

اصلی الهام به‌شمار آمده است. با تکیه بر همین نظریه است که سوررئالیست‌ها، «الهام» را نوعی انفجار ناگهانی روح و تحوّل‌ی درونی می‌دانند که در عرصهٔ زبان بروز می‌کند. در نگاه این گروه، هنرمند بدون کنترل عقل در عالم خلسه و ناهشیاری، خاطرات و یادمان‌های ذهنی خود را قالب هنری می‌بندد و دست به خلاقیت هنری می‌زند.

تا دوران نوزایی و اواخر قرن هجدهم، در آثار ادبی قدما، «استمداد»^۱ از الههٔ هنر به‌صورت قراردادی ادبی رواج داشته است. این اصطلاح از گزاره‌های مشترکی است که در بین شاعران غرب و شرق مطرح بوده است. توسّل به پیامبر، ائمه و اولیای الهی برای سرودن شعر، یادآور همین رسم دیرینه و سنت اساطیری است.

استمداد

استمداد در لغت به‌معنای طلب‌یاری کردن است. اصطلاح انگلیسی استمداد از واژهٔ لاتینی «invocation» به‌معنای سدازدن و فراخواندن است که شاعر در موقع سرودن شعر، خدا یا الههٔ شعر را به یاری طلب می‌کند. براساس یک باور دیرین، شاعران موقع درماندگی، دست به دامان نقطهٔ ماورای طبیعی می‌شدند تا بتوانند در فضایی فراتر از عالم ماده (عالم شهود و خیال) قرار بگیرند و زبان آنها توانش ادای کلماتی درخور قامت آن معنا را داشته باشد. آثار ادبی بزرگ جهان معمولاً با استمداد از الههٔ شعر شروع شده است. براساس این باور است که هومر هر دو اثر خود را با استمداد از الههٔ شعر آغاز می‌کند. وی/دایسه را این‌گونه شروع می‌کند:

Tell me, Muse, the story of that resourceful man who was driven to wander far and wide after he had sacked the holy citadel of troy. He saw the cities of many people and the learnt their ways... Tell us this story, goddess daughter of Zeus, beginning at whatever point you will. (Homer, 1991:3)

1. invocation

ای الهه شعر! درباره دلآوری که هزار چاره‌گری داشت و چون حیلتهای متبرک، ترواد را از پای افکند، آن همه سرگردانی کشید، شهرها را دید و به آداب و رسوم آن همه مردم پی برد، با من سخن گوی... ای الهه‌زاده زئوس، از هر جا که می‌خواهی، این سرگذشت‌ها را برای ما نیز بسرای.» (هومر، ۱۳۶۸: ۱۱-۱۰)

«دانته» سرود دوم «کتاب دوزخ» را با استمداد از الهه شعر آغاز می‌کند:

O Muses! O high genius! Now vouchsafe
Your aid. O mind! That all I saw hast kept
Safe in a written record, here thy worth
And eminent endowments come to proof.

(Dante, 1991: 9)

ای فرشتگان الهام‌بخش! ای نبوغ بلندپایه! اکنون به کمک من آید؛ و تو، ای خاطره که آنچه را که دیدم بر صفحه کاغذ آورده‌ای، وقت است که هنرنمایی کنی. (دانته، ۱۳۷۸: ۹۶)

هم او در سرود نخست کتاب «بهشت» از «آپولو»^۱ برای سرودن استمداد می‌طلبد:

Benign Apollo! This last labour aid;
And make me such a vessel of thy worth,
As thy own laurel claims, of me beloved.
Thus far hath one of steep Parnassus brows
Sufficed me; henceforth, there is need of both
For my remaining enterprise. Do thou
Enter into my bosom, and there breathe
So, as when Marsyas by thy hand was dragg'd
Forth from his limbs, unsheathed. O power divine!
If thou to me of thine impart so much,
That of that happy realm the shadow'd form
Traced in my thoughts I may set forth to view. (Dante, 1991:285)

ای آپولوی نیک‌نهاد! برای این سهم آخرین، مرا آن اندازه از نبوغ خویش عطا کن که برای سپردن تاج افتخار محبوب خود به کسان از آنان طلب می‌کنی. تا بدینجا یکی از دو قلّه «پارناسوس» بیم بس بود؛ اما از این پس احتیاج به هر دو دارم تا مگر قدم در آن میدانی

۱. خدای شعر و موسیقی در اساطیر یونان.

توانم نهاد که هنوز برای درنوردیدن فراروی من است. به درون سینه من درآی و
آنچنان که خود به‌هنگام پوست‌کندن از تن «مارسا» کردی، الهام‌بخش من شو!
ای قدرت الهی! اگر خویش را تا بدان اندازه در اختیار من نهی که تنها شبی از آن قلمرو
سعادت سردی را که یادش در ضمیرم منقش است به دیگران توانم نمود. (دانته، ۱۳۷۸:

(۱۱۳۴-۱۱۳۵)

«جان میلتنون»^۱، شاعر انگلیسی قرن هفدهم نیز منظومهٔ بهشت گمشده^۲ خود را با
استمداد از نیروی الهی شروع می‌کند.

وی در این اثر با طلب یاری از روح‌القدس، می‌خواهد تا او را در «سرود مخاطره‌آمیزش^۳ یاری
کند، بل بتواند به «کارهای تجربه‌نشده در نظم و نثر»^۴ دست یازد. (گری، ۱۳۸۲:

(۱۶۸-۱۶۹)

"Of Man's first disobedience and the fruit
Of that forbidden tree whose mortal taste
Brought death into the World, and all our woe,
With loss of Eden, till one greater Man
Restore us, and regain the blissful Seat,
Sing, Heavenly Muse, that, on the secret top
Of Oreb, or of Sinai, didst inspire
That Shepherd who first taught the chosen seed
In the beginning how the heavens and earth
Rose out of Chaos: or, if Sion hill
Delight thee more, and Siloa's brook that flowed
Fast by the oracle of God, I thence
Invoke thy aid to my adventurous song,
That with no middle flight intends to soar
Above the Aonian mount, while it pursues
Things unattempted yet in prose or rhyme.
And chiefly Thou, O Spirit, that dost prefer
Before all temples the upright heart and pure,
Instruct me, for Thou know'st; Thou from the first
Wast present, and, with mighty wings outspread,

1. John Milton

2. *Paradise Lost*

3. iadventurous song

4. things unattempted yet in prose or rime

Dove-like sat'st brooding on the vast Abyss,
 And mad'st it pregnat: what in me is dark
 Illumine, what is low raise and support;
 That, to the highth of this great argument,
 I may assert Entral Providence,
 And justify the ways of God to men.

Say first...

(Milton, 1909:88)

ای الهه آسمانی! از نخستین نافرمانی بشر و چشیدن از میوه آن درخت ممنوعه که طعم مرگبار آن، مرگ را در جهان به ارمغان آورد، و با از دست دادن باغ عدن، موجب همه مصائب ما شد، تا سرانجام انسانی والاتر، ما را در آنجا مستقر سازد و آن اقامتگاه سعادت بخش را از نو برای ما آماده سازد و تسخیر فرماید، نغمه‌ای بسرای! بر فراز ستیغ پنهانی «حریب» و «سینا»، تو آن شبانی را الهام بخشیدی که نخستین بار به نژاد برگزیده آموخت چگونه در آغاز، آسمان و زمین از هرج و مرج و آشفتگی بیرون جستند... و یا چنانچه تپه «صهیون» و جویبار «سیلوحا» که در نزدیک معبد الهی به سرعت جاری بود، بیشتر خوشایند تو است، یاری تو را، برای سرود حماسی و ماجراجویانه‌ام، که با پروازی نه‌چندان ملایم، خواستار اوج گرفتن بر فراز قله کوه‌های «آئونی» و در جست‌وجوی چیزهایی است که هنوز نه به نثر و نه به نظم، سعی در نگارش آنها نشده است، در آنجا به استمداد می‌طلبم. و تویی روحی که قلبی راست و پاک را به همه پرستشگاه‌ها ترجیح می‌دهی، مرا تعلیم ده؛ زیرا تو بر هر چیز دانایی؛ تویی کز همان نخستین لحظه حضور داشتی؛ با بال‌های قدرتمند و گشوده‌ات همچون کبوتری، فضای وسیع و بیکران را به تسلط خود درآوردی و بارور و حاصلخیزش کردی... هرآنچه را در وجودم تاریک و تیره است، روشنی بخش! و هرآنچه را فروافتاده است، برافراشته نگاه دار تا از بلندی این خطابه مستدل، اجازه یابم به توضیح تقدیر ابدی همّت گمارم و شرایع الهی را برای انسان‌ها به حق ثابت کنم... نخست تو سخن گوی. (میلتون، ۱۳۸۳: ۴۸۱-۴۷۹)

الهام در اساطیر یونان

وظیفه الهام که در فرهنگ اسلامی و ایرانی برعهده تابعه، جن و شیطان گذاشته شده است، در اساطیر یونان برعهده موزها است. در میتولوژی یونان، مقوله‌های هنری، از جمله شعر و ادبیات، نتیجه الهاماتی است که توسط موزها بر ذهن و روان هنرمند القا می‌شود.

به روایت «هومر»، موزها ایزدبانوان الهام‌بخش آواز بودند که در سده هفتم قبل از میلاد چندان شناخته شده نبودند. ولی در سده هفتم قبل از میلاد، «هزیود»^۱ در «تئوگونی»^۲ (نسب‌نامه خدایان)، خصلت‌های آنها را به روشنی و با دقت ترسیم می‌کند. در باور «هزیود»، موزها، دختران «زئوس» به‌شمار می‌آیند که ابتدا سه تن (ملته^۳، منمه^۴ و آئویده^۵) بیش نبودند که بر انواع شعر سروری داشتند. بعدها شمار آنها به نه رسید. در اساطیر یونان، موزها همراهان آپولون به‌شمار می‌آیند که در اصل، الهگان چشمه‌ها بوده‌اند و به‌مرور زمان به ایزد بانوان «خاطره» و پس از آن به ایزدبانوان «الهام شاعرانه» مبدل شدند. (اسمیت، ۱۳۸۴: ۳۳۹)

کلمه «موزه» (Museum) در زبان انگلیسی نیز از همین واژه گرفته شده است. زیرا آنجا جایگاهی است که آثار هنری مختلف که نتیجه الهام موزها (الهگان هنری) است، به نمایش گذاشته می‌شود.

جدول الهگان هنر در یونان باستان و حوزه فعالیت و نشان آنها

نام الهه	قلمرو	علامت
کالیوپ ^۶	شعر حماسی	لوح
کلیو ^۷	تاریخ	طومار
اراتو ^۸	شعر لیریک	لیر به‌همراه یک تاج گل سرخ
اوترپ ^۹	موسیقی	فلوت
ملپومن ^{۱۰}	تراژدی	ماسک حزن‌انگیز
پولیمنی ^{۱۱}	سروده‌های روحانی و مذهبی	نقاب
ترپسیکور ^{۱۲}	رقص	ساز لیر
تالیا ^{۱۳}	کمدی	ماسک خنده‌دار
اورانیا ^{۱۴}	نجوم	یک جفت پرگار، کره و قطب‌نما

- | | |
|----------------|-----------------|
| 1. Hesiod | 2. Theogony |
| 3. Meletē | 4. Mnēmē |
| 5. Aoidē | 6. Calliope |
| 7. Clio | 8. Erato |
| 9. Euterpe | 10. Melpomene |
| 11. Polyhymnia | 12. Terpsichore |
| 13. Thalia | 14. Urania |

الهام در اساطیر عرب

در نزد اعراب، شعر نتیجهٔ واردی است بیرونی بر روح و روان شاعر، با این تفاوت که در پندار اعراب، شعر نتیجهٔ الهام خدایان نیست؛ بلکه براساس اعتقاد آنان، شعر حاصل تلقین شیطان به شاعر است که در ادبیات عرب، با عناوین «جن»، «شیطان»، «ابلیس الالبیس»، «رئی»، «تابع» و «تابعه» از آن یاد شده است. به همین علت است که مشرکان بعد از بعثت پیامبر اکرم (ص) برای خارج کردن قرآن از حوزهٔ زندگی مردم به منظور تأثیر بر نفوس، آن را جزو القائنات شیطان معرفی می‌کنند که بر ذهن و زبان پیامبر القا شده است. از آیات قرآن می‌توان نمونه‌هایی را از این نوع نگاه به‌دست آورد. از جمله آیات شریفهٔ زیر:

وَ مَا تَنْزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَ مَا يَسْتَطِيعُونَ إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعَزُولُونَ
(شعراء/۲۱۲-۲۱۰)

هَلْ أَنْتُمْ عَلَىٰ مَنْ نَزَّلَ الشَّيَاطِينُ، تَنْزُلُ عَلَیْ كُلِّ آفَاكٍ أَثِيمٍ (شعراء/۲۲۲-۱۲۲)
خداوند با طرح این آیات در سورهٔ مبارکه «الشعراء»، این باور اعراب را که شعر نوعی القای شیطانی است، مطرح؛ و قرآن را از دایرهٔ شمول این نوع القائنات خارج می‌کند و خطاب به رسول اکرم (ص) می‌فرماید که: «آیا شما را آگاه کنم که شیاطین بر چه کسی فرود می‌آیند؟ بر هر تهمت‌زن گنهکاری فرود می‌آیند.» (قرآن کریم، ترجمهٔ خرّم‌شاهی، ۱۳۷۵: ۳۷۶)

علامه طباطبایی در تفسیر این آیات گوید:

پس اینکه فرمود: آیا شما را خبر دهم که شیطان‌ها بر چه کسی نازل می‌شوند؟ در معنای این است که فرموده باشد: آیا به شما معرفی کنیم کسانی را که شیطان‌های جنّی، اخبار را برایشان می‌برند؟ و اما اینکه فرمود: شیطان‌ها بر هر آفاکی ائیم نازل می‌شوند، جهتش این است که شیطان‌ها هیچ کاری جز جلوه‌دادن باطل به‌صورت حقّ و زینت‌دادن عمل زشت ندارند و معلوم است که جز بر آفاک ائیم هم نازل نمی‌شوند. (طباطبایی، ۱۳۷۶: ج ۵۱، ص ۵۰۶)

در پندار آن روز عرب، جنّ، منشأ و خاستگاه شعر و الهام شاعرانه بوده و شاعری می‌توانسته شعر نیکو بسراید که جنّ (قدرت شعری) او تواناتر باشد. در نظر آنان، زیبایی

و قدرت و مهارت شعری هر شاعری به قدرت شیطانی بستگی داشته است که شعر را بر او تلقین می کرده است. و از اینجا است که برای هر شاعری جنّ مخصوص به خود وجود داشته که براساس باور عده‌ای، این جن در درون شاعر حلول کرده بود و منبع الهام شعری او به حساب می آمده است.

براساس این باور، برای هر شاعری شیطانی بوده که شعر را بر زبان شاعر تلقین می کرده و هر شیطانی که زیبا و امرد بوده است، شعر آن شاعر، اجود و زیبا از آب درمی آمد. آنچه که از آثار و نوشته‌های این شاعران برجای مانده است، حاکی از این نکته است که برای هر شاعری، شیطانی با اسمی خاص به خود بوده که در شعر شاعران، نام اینها آمده است. شیطانی که برای «اعشی»، شاعر معروف عرب، شعر را تلقین می کرده است، «مِسْحَل» نام داشت؛ همان گونه که خود در شعری از آن بدین گونه یاد می کند:

وَ مَا كُنْتُ ذَا قَوْلٍ وَ لَكِنْ حَسِبْتَنِي
إِذَا «مِسْحَلٌ» يَبْرِئُ لِي الْقَوْلَ أَنْطَقُ
خَلِيلَانِ فِيمَا بَيْنَنَا مِنْ مَوَدَّةٍ
شَرِيكَانِ جِنِّي وَ إِنْسُ مُوقِفٍ

(ثعالبی، ۱۹۶۵: ۶۹)

«شِیْصَبَان» و «شِیْنِقِنَاق» نام دو جنّ از رؤسای جنیان بوده است که برای «بشّاربن برد»،

شعر تلقین می کرده اند:

دَعَانِي «شِیْنِقِنَاقُ» إِلَى خَلْفِ بَكَرَةٍ
فَقُلْتُ أُنْزَكَانِي فَالْتَقَرُّدُ أَحْمَدُ

(همان، ص ۷۰)

در منظومه فکری اعراب، اختلاف شعر از لحاظ فصاحت و بلاغت، به اختلاف قوت و ضعف روحانی همان تابعه‌ها و همزاده‌های ایشان است. تا جایی که شاعران در هنرنمایی و به رخ رقیب کشیدن، از شیطان مذکر و مونث یاد می کنند که هر کدام از اینها در الهام شعری دارای قوتی خاص بوده‌اند. ابوالنجم عجلی در این مورد گوید:

إِنِّي وَ كُلُّ شَاعِرٍ مِنَ الْبَشَرِ شَيْطَانُهُ أُنْثَى وَ شَيْطَانِي ذَكَرُ

(همان، ص ۷۱)

در ادبیات عرب، گاهی از این شیاطین با عنوان «ابلیس‌الابلیس» یاد شده است. جریر در قصیده‌ای به این امر اشاره دارد:

وَ ابْنُ اللَّبُونِ إِذَا مَا لَزَّ فِي قَرْنٍ لَمْ يَسْتَطِعْ صَوْلَةَ الْبُزْلِ الْقَنَاعِيسِ
إِنِّي لَيُلْقَى عَلَى الشُّعْرِ مَكْتَهَلٍ مِنَ الشَّيَاطِينِ إِبْلِيسُ الْآبَالِيسِ

(همان، ص ۷۰)

مفصل‌ترین کتابی که در ادبیات عرب در این مورد نوشته شده است، کتاب التّوابع والّزّوابع ابن شهید اندلسی متوفای سال ۴۲۶ هجری است.

منبع الهام شعر در ادبیات فارسی

از دیرباز در متون مختلف ادبیات فارسی، از قدرت الهام شعری با عناوین مختلف سروش، هانتف غیبی، همزاد شاعر، تابعه و... یاد شده است که از فرهنگ عربی وارد پیکره ادبیات فارسی شده است. ولی کلمه‌ای که به تبع عرب‌زبانان، ذهن شاعران ما را به خود مشغول داشته است و در اشعار خود از آن به‌عنوان یاریگر شاعر در سرودن شعر یاد کرده‌اند، «تابعه» است.

تابعه

«تابعه» یا «شیاطین الشعراء» از اصطلاحات قدیم عربی است و به معنی جنّ و شیطانی بوده که شعر را بر شعرا تلقین می‌کرده است؛ و چون آن همیشه با شاعر همراه بوده است، بدین جهت، «تابع» و «تابعه» خوانده شده است. تابعه گاهی به معنی مطلق جنّی و پری به کار می‌رفته که با گروهی از افراد انسانی مربوط و در همه وقت همراه و کارآموز او بوده

است و گاهی هم از آن به «همزاد» شاعر تعبیر کرده‌اند. در مورد ریشه و معنای این کلمه در کتاب‌های لغت آمده است:

تابع: جنی که عاشق انسان و همراه او باشد و تابعه: جنیه که عاشق انسان و همراه او باشد. (صفی‌پور، ۱۳۶۱: ۱۲۱)

در لسان‌العرب آمده است:

التَّابِعَةُ: الرَّئِي مِنَ الْجِنِّ الْحَقْوَةُ الْهَاءُ لِلْمُبَالَغَةِ أَوْ لِتَشْنِيعِ الْأَمْرِ أَوْ عَلَى إِرَادَةِ الدَّاهِيَةِ وَالتَّابِعَةُ: جَنِيَّةٌ تَتَّبِعُ الْإِنْسَانَ. (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۲۹)

رودکی در قصیده معروف «نونیه» خود، به مطلع زیر:

مادر می را بکرد باید قربان بچه او را گرفت و کرد به زندان
که در مدح امیر ابوجعفر احمد بن محمد سیستانی سروده است، در این معنی گوید:
گرچه دوصد تابعه فریشته داری نیز پری باز و هرچه جنی و شیطان
گفت ندانی سزاش، خیز و فراز آر آنکه بگفتی چنان که گفتی نتوان
(رودکی، ۱۳۸۲: ۳۹)

بازتاب این اندیشه در شعر ناصر خسرو نیز دیده می‌شود:

بازیگری است این فلک گردان امروز کرد تابعه تلقینم
(ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۱۳۴)

نظامی در هفت پیکر، ضمن اینکه شاعری را نوعی الهام می‌داند که به واسطه جبرئیل بر ذهن و روان شاعر اثر می‌گذارد، اما نتوانسته است خود را از افکار شاعران عرب‌زبان خارج کند و از آن با عنوان «جنی» یاد می‌کند:

جبرئیلم به جنی قلمم بر صحیفه چنین کشد رقمم
کاین فسون را که جنی آموزست جامه نو کن که فصل نوروز است
آنچنان کن ز دیو پنهانش که نبیند مگر سلیماناش

(نظامی گنجوی، ۱۳۸۰: ۱۹)

جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، ضمن اشاره به اعتقاد اعراب، از منشای الهام شعری خود به «روح‌القدس» تعبیر می‌کند:

گویند که «تابعه» کند تلقین شاعر چو قصیده‌ای کند انشا
من بنده چو مدح تو براندیشم «روح‌القدس» همی کند املا

اعتقاد به وجود تابع و تابعه که بین عرب و پاره‌ای از ملل و اقوام قدیم دیگر شایع بوده، مبتنی است بر یک اصل کلی که می‌گفتند ارواح نامرئی که از ایشان به جن، پری، فرشته، دیو و شیطان تعبیر می‌شود، احیاناً با اشخاص انسانی علاقه مهر و محبتی پیدا کرده، در همه احوال، همراه وی باشند و ظهور همه آثار بدیع هنری و ذوقی و اختراعات و اکتشافات علمی و همچنین بعض انواع الهامات و تفرسات قلبی و امور خارق عادت که به‌دست برخی از افراد بشر انجام می‌گیرد، در اثر تلقین و القا و مولود راهنمایی و رهبری همان موجودات نامرئی است. (مختاری، ۱۳۸۲: ۲۳۱)

نتیجه

در تاریخ هنر از شعر به‌عنوان نبوغی خدادادی و از شاعران به‌عنوان انسان‌هایی نخبه و برگزیده یاد شده است که تحت‌تأثیر عوامل مختلف به خلاقیت هنری دست زده‌اند. در میان این گروه، عده‌ای تحت‌تأثیر افلاطون، شاعران را پری‌زدگان و مجذوبان تاریخ هنر دانسته‌اند که از هوش و خرد بیگانه‌اند و زبان را مثل مردم عادی به‌کار نمی‌برند؛ بلکه زبان تحت‌تأثیر شوریدگی این شاعران از شکل و هنجار عادی خارج شده و به‌صورتی دیگرگون جلوه‌گری می‌کند؛ گویا زبان در فضای شعری شاعر، نه آن زبان عادی معیار کوچه و بازار، بلکه زبانی دگرگونه بوده که با آن زبان عادی از زمین تا آسمان تفاوت دارد. در مورد عواملی که موجب آفرینش در عرصه هنر و ادبیات می‌شود، نظریات مختلفی ارائه شده است.

قدما، منشای خلاقیت هنری را در خارج از وجود هنرمند می‌دانسته‌اند و از آن با عناوین الهه شعر، سروش غیبی، تابعه، شیطان و... نام می‌برده‌اند؛ حال آنکه در مقابل این عقیده

قدیمی، طیف وسیعی، شعر را از مقوله‌های روان‌شناختی دانسته‌اند که خاستگاه آن نه در بیرون، بلکه در درون شاعر جای دارد. این گروه، از شعر به یک حالت نفسانی و ضرورتی تعبیر می‌کنند که ضمیر ناخودآگاه شاعر در شرایطی خاص، در اثر فعل و افعالاتی دست به سرایش می‌زند؛ و عده‌ای از آن به مجاهده‌ای خلاقه یاد می‌کنند که متعاقب نوعی جذب، آدمی را به ابداع و آفرینش هنری وامی‌دارد؛ و گروهی دیگر نیز از قدرت شعری با عنوان کشف و واردی غیبی یاد می‌کنند که در روح و روان هنرمند تأثیر می‌گذارد.

با وجود تمامی این نظریات، امروزه الهام به‌عنوان پدیده‌ای در کنار سایر پدیده‌های هستی قرار می‌گیرد. با مطالعه تمامی نظریات ارائه‌شده می‌توان به این نتیجه رسید که امروزه کسی صرفاً به نظریه درونی‌بودن و یا بیرونی‌بودن آفرینش‌های هنری باور ندارد؛ بلکه هنرمند و شاعر با توجه به تمایلات روحی خود از عوامل بیرونی تأثیراتی می‌گیرد و با فعل و انفعالات خاص ذهنی خود، به خلاقیت هنری دست می‌زند. به عبارت دیگر، جهان درون و جهان بیرون، هر دو در پدیدآمدن خلاقیت هنری نقش اساسی دارند.

کتابنامه

- قرآن کریم. ۱۳۷۵. ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: انتشارات جامی و نیلوفر.
- ابن منظور. ۱۴۰۵. هـ. ق. *لسان‌العرب*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- اسمیت، ژوئل. ۱۳۸۴. *فرهنگ اساطیر یونان و روم*. ترجمه شهلا برادران خسروشاهی. تهران: فرهنگ معاصر و انتشارات روزبهان.
- افلاطون. ۱۳۶۷. *دوره آثار افلاطون*. ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: انتشارات خوارزمی.
- ثعالبی نیشابوری، ابومنصور. ۱۹۶۵ م. *ثمارالقلوب*. به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. قاهره: دارالنهضة مصر.
- حافظ، محمد شمس‌الدین. ۱۳۶۸. *دیوان حافظ*. به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی. تهران: انتشارات اساطیر.
- داد، سیما. ۱۳۸۳. *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. تهران: مروارید.

- دانته آلیگیری. ۱۳۷۸. *کمدی الهی*. ترجمه شجاع‌الدین شفا. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- رودکی. ۱۳۸۲. *دیوان شعر رودکی*. پژوهش، تصحیح و شرح جعفر شعار. تهران: نشر قطره.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۶۹. *نقد ادبی*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۸۰. *ادوار شعر فارسی*. تهران: انتشارات سخن.
- صفی‌پور، عبدالرحیم ابن عبدالکریم. ۱۳۶۱. *منتهی الارب فی لغة العرب*. تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.
- طباطبایی، محمدحسین. ۱۳۷۶. *تفسیر المیزان*. ترجمه ناصر مکارم شیرازی. تهران: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
- مختاری، عثمان. ۱۳۸۲. *دیوان عثمان مختاری*. به اهتمام جلال‌الدین همایی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- گری، مارتین. ۱۳۸۲. *فرهنگ اصطلاحات ادبی در زبان انگلیسی*. ترجمه منصوره شریف‌زاده. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مولوی. ۱۳۷۵. *مثنوی معنوی*. کریم زمانی. تهران: انتشارات اطلاعات.
- میرصادقی، میمنت. ۱۳۸۵. *واژه‌نامه هنر شاعری*. تهران: کتاب مهناز.
- ناصرخسرو. ۱۳۷۸. *دیوان اشعار ناصرخسرو*. به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- نظامی گنجوی، اباسین یوسف. ۱۳۸۰. *هفت پیکر*. به تصحیح وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.
- Bunyan, John. 1960. *The Pilgrim's Progress*. Introduction by Hugh Ross Williamson. London: Collins Clear-Type Press.
- Dante Alighieri. 1991. *The Divine Comedy*. Translated by Henry F. Cary. Edited by Charles W. Eliot, LL.D. New York: The Harvard Classics.
- Homer. 1991. *The Odyssey*. Translated by E.V. Rieu. Introduction & index & Glossary by Peter V. Jones. London: Penguin Books.
- Milton, John. 1909. *The Complete Poems of John Milton*. Edited by Charles W. Eliot, LL.D. New York: The Harvard Classics.